

داله سرنوشت

محمدرضا خراسانی زاده

نویسنده



داله، کش و قلاب چرمی از وسایل مورد نیاز برای ساخت یک تیرکمان سنگی است. «داوود» داله‌های زیادی را با مشقت و سختی فراوان از درخت‌های مختلف به دست آورده، تا به محض پیدا کردن قلاب چرمی و کشتی که از یک دستکش لاستیکی باید بریده شود، بتواند بهترین تیرکمان را بسازد.

داله‌های داوود به جان شبسته‌اند. داله، دو شاخه چوبی به هم چسبیده شبیه حرف دال است که برای ساختن تیرکمان دستی استفاده می‌شوند و داوود عاشق داشتن بهترین تیرکمان است و به همین دلیل به دنبال بهترین داله‌ها می‌گردد. داله، برای داوود ارزشی بسیار بالاتر از یک تکه چوب دارد و بخشی از داستان حول داله‌های گوناگون داوود و قصه و ماجرای هر کدام می‌گذرد. داوود به درخت‌ها براساس داله‌هایشان مخصوصاً داله طلایی که تنها یک عدد در هر درخت است، نگاه می‌کند.

داله کشکرک، داله مرگ و داله لیلا تنها بخشی از داله‌های او هستند. لیلا دختری است که همراه خانواده‌اش در همسایگی داوود و پدر و مادرش زندگی می‌کنند و داوود وقت دیدن لیلا، قلبش تندتر از دیگر زمان‌ها می‌تپد!

دست آخر داوود از بین داله‌هایی که هر کدام را با زحمتی خاص به دست آورده است، داله مرگ را برای ساخت اسلحه خاصش انتخاب می‌کند و داوود تبدیل به سلطان محله می‌شود. دیگر او به هر چیزی که می‌خواسته، دست یافته است. اما بازگشت پدر داوود از جبهه، تصمیم خانواده لیلا برای سفر به دبی و اتفاقاتی دیگر، به ناگاه اوضاع را عوض می‌کنند و داوود که تا پیش از این، تمام هدف و کارش پیدا کردن داله و ساختن تیرکمان بود، حال باید دست به انتخاب بزند. انتخابی که درست است نمی‌تواند زمان را به عقب ببرد و از وقوع برخی اتفاقات جلوگیری کند، اما می‌تواند آینده داوود را متفاوت کند.

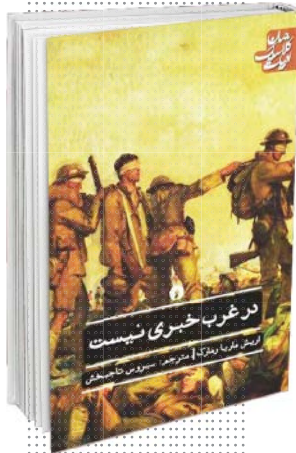
در این اثر درخشان، شخصیت‌پردازی‌ها به خوبی انجام شده‌اند و روایت داستان و ضربه نهایی‌اش، هیجان را در مخاطب برمی‌انگیزد و اثرگذاری بالایی دارد.

در بخش‌هایی از داستان طنز خوبی نیز وجود دارد که مطالعه کتاب را جذاب‌تر کرده است. داستان در کنار محتوای اصلی، به موضوع دفاع مقدس و سقوط هواپیمای ایرباس ایرانی توسط ناو آمریکایی نیز اشاره دارد؛ ناوی که خودش به داله مرگی تبدیل شده است. این کتاب در ۱۱۸ صفحه، اثری جذاب برای نوجوانان و حتی برای بزرگسالان است.



داستان
نقد
یادداشت
گزارش
گفت و گو

ضمیمه کتاب و ادبیات روزنامه جام جم | سه‌شنبه، ۱۷ مهر ۱۴۰۳ | شماره ۲۷۲



جهان با وجود

اریش ماریا رمارک

نویسنده بزرگی

در خود دارد. او

یک نویسنده

درجه یک

است؛ مردی که

می‌تواند زبانش

را به خواست خود

به کار گیرد

خواه از انسان‌ها

و خواه از طبیعت

بی‌جان بنویسد

نوشته او

حساس، محکم و

مطمئن است

درباره وضعیت پل بایمر بیان می‌شود و می‌گوید: او در اکتبر ۱۹۱۸ از پا درآمد در روزی که آن چنان آرام در سراسر جبهه‌ها که گزارش نظامی به یک جمله اکتفا کرده بود: «در جبهه غرب خبری نیست».

او چنان روی زمین آرمیده بود که گویی در خواب است. وقتی کسی او را برگرداند در چهره‌اش اثری از رنج نبود؛ بسیار آرام بود، گویی از اینکه پایان کار فرا رسیده است شادمان است.

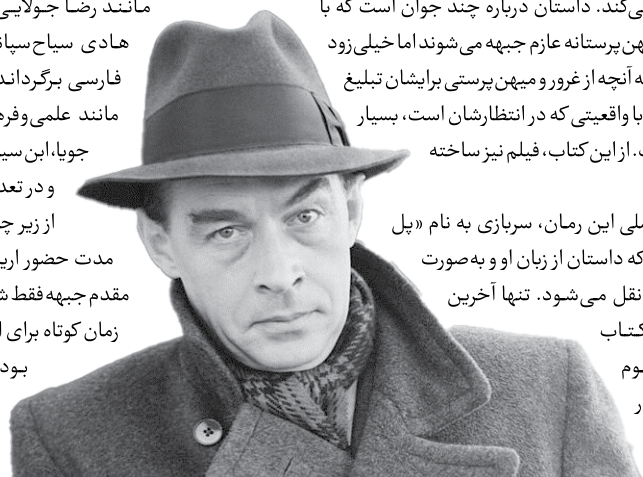
نیویورک تایمز درباره نویسنده این کتاب نوشته است: «جهان با وجود ارایش ماریا رمارک نویسنده بزرگی در خود دارد. او یک نویسنده درجه یک است؛ مردی که می‌تواند زبانش را به خواست خود به کار گیرد؛ خواه از انسان‌ها و خواه از طبیعت بی‌جان بنویسد، نوشته او حساس، محکم و مطمئن است.»

دوستی و رفاقت، واقعیت جنگ و سرنوشتی که برای جوانان معاصر با جنگ رقم می‌خورد، سه مؤلفه‌ای است که در این کتاب به خوبی به تصویر کشیده شده است. زبان ساده و بیان واقعیت‌های جنگ از مهم‌ترین ویژگی‌های این کتاب است که توانسته مخاطب را با خود همراه کند.

در بخشی از این کتاب با ترجمه رضا جولایی آمده است: «زمین در برابرمان منفجر می‌شود. بارانی از سنگ و کلوخ بر سرمان می‌ریزد. ضربه‌ای به صورتم می‌خورد. لباس‌هایم تکه‌پاره می‌شود. دستم را مشت می‌کنم. احساس درد ندارم، اما اطمینان خاطر پیدا نمی‌کنم. زخم تا مدتی بعد بی‌حس می‌ماند. بازویم را احساس می‌کنم. خراشی جزئی است. به سرم ضربه‌ای می‌خورد... هوشیاری‌ام را از دست می‌دهم. فکری مثل برق به سرم می‌زند: غش نکن! انگار در سپاهی غوطه می‌خورم و دوباره به سطح می‌آیم.» (صفحه ۵۳- نشر چشمه)

در جبهه غرب خبری نیست به وسیله مترجمان ایرانی مانند رضا جولایی، سیروس تاجبخش، هادی سیاح سپانلو، و پرویز شهدی به فارسی برگردانده و به وسیله ناشرانی مانند علمی و فرهنگی، صدای معاصر، جویا، این سینا و چشمه در قطع رقعی و در تعداد صفحه‌های متفاوت از زیر چاپ خارج شده است.

مدت حضور ارایش ماریا رمارک در خط مقدم جبهه فقط شش هفته بود، اما همین زمان کوتاه برای افسردگی و ترسش کافی بود و نگذاشت تا انتهای عمرش به زندگی عادی برگردد.



خواهرش را به جوخه اعدام سپردند

خود به ثبت رسانده است.

به واسطه تهدیدها در سال ۱۹۳۱ مجبور به ترک وطن شد، اما بعدها به واسطه شهرتی که زیانزد مردم دنیا شده بود، نازی‌ها به اجبار برای بازگشت به آلمان، از او دعوت کردند.

سال‌ها بعد یعنی وقتی نازی‌ها خواهرش را به جوخه اعدام سپردند، او با اندوهی مضاعف به آمریکا مهاجرت کرد و حاصل این هجرت، دوستی با افرادی مانند ارنست همینگوی، اسکات فیتزجرالد و چارلی چاپلین بود که صمیمیت میان او و همینگوی بیشتر به چشم می‌آمد. رمارک در ۲۵ سپتامبر ۱۹۷۰ و در ۷۲ سالگی بر اثر حمله قلبی در لوکارنوی سوئیس درگذشت.

سطرها از «در جبهه غرب خبری نیست» می‌گویند

از جبهه غرب چه خبر؟

منصوره جاسبی

روزنامه‌نگار



تا حالا درباره جنگ جهانی اول کتاب خواندی، فیلم دیدی، پژوهش کردی؟ شاید هم اصلاً فکر کردی جنگ جهانی چه ربطی به من دارد؟ ولی من می‌گویم دارد. در همین جنگ است که سربازان روسی تا نزدیکی دروازه‌های تهران جلو آمدند و سربازان انگلیسی با مردم جنوب کشور درافتادند. پس قدرت‌های متخاصم کاری به اعلام بی‌طرفی ایران نداشتند. کتاب «در جبهه غرب خبری نیست» نوشته ارایش ماریا رمارک به بیان بخشی از واقعیت‌های این جنگ پرداخته است. درست است که این کتاب ربطی به اشغال ایران ندارد، ولی وضعیت سربازانی را به نمایش گذاشته که در این جنگ شرکت کرده‌اند؛ کتابی که یکی از مهم‌ترین‌ها در ژانر ادبیات جنگ است و بسیاری معتقدند که مشهورترین رمان ضد جنگ در دنیا به شمار می‌آید.

این کتاب که در زبان آلمانی Im Westen nichts Neues نام دارد، در زبان انگلیسی با ترجمه واژه به واژه به نام All Quiet on the Western Front شهرت دارد و مترجمان ایرانی آن را به دو نام «در جبهه غرب خبری نیست» و «در غرب خبری نیست» ترجمه کرده‌اند. کتابی که می‌گویند به ۵۵ زبان دنیا ترجمه شده است که نشان از استقبال گسترده از آن دارد. سال ۱۹۲۹ بود که «در جبهه غرب خبری نیست» با استفاده از تجربه زیسته نویسنده روانه بازار کتاب شد. کتابی که خیلی زود مورد استقبال خوانندگان در دنیا قرار گرفت اما از سوی آلمان‌ها توقیف شد تا جایی که در سال ۱۹۳۸ تابعیت نویسنده کتاب را لغو کردند و در دوره به قدرت رسیدن حزب نازی به آتش کشیده شد.

این کتاب از آثار مخرب جنگ بر جوانان شرکت‌کننده در آن حکایت می‌کند. داستان درباره چند جوان است که با شعارهای میهن پرستانه عازم جبهه می‌شوند اما خیلی زود در می‌یابند که آنچه از غرور و میهن پرستی برایشان تبلیغ شده هست، با واقعیتی که در انتظارشان است، بسیار متفاوت است. از این کتاب، فیلم نیز ساخته شده است.

شخصیت اصلی این رمان، سربازی به نام «پل بایمر» است که داستان از زبان او و به صورت اول شخص نقل می‌شود. تنها آخرین پاراگراف کتاب به صورت سوم شخص و در قالب خبری



اریش ماریا رمارک در بیست و دوم ژوئن ۱۸۹۸ در اسنا بروک آلمان متولد شد. او در طول سال‌های عمرش معلمی، کتابداری، روزنامه‌نگاری، ویراستاری، فیلمنامه‌نویسی و از همه مهم‌تر نویسندگی را تجربه کرد.

درست است که او عمده شهرتش را به خاطر کتاب «در جبهه غرب خبری نیست» به دست آورده، اما آثار دیگری مانند راه بازگشت، رفقا، آخرین ایستگاه، زمانی برای عشق ورزیدن و زمانی برای مردن، بهشت هیچ چیز مورد علاقه‌ای ندارد، هنگامه مرگ و زندگی، فروغ زندگی، شراره‌های زندگی، گذشته یک مرد، بازگشت، بعد از عشق با من حرف بزن و شب لیسبون را نیز در کارنامه نویسنده‌ی